

ایران با «جمهوری ایرانی» بر پا می خیزد

(بخش سوم)

«زندگی اصل برتر است، نه دین»

«جدایی حکومت از دین در ایران»

رضا ایرانی

Rezairani30@yahoo.com

در کعبه ز اسرار حقیقت خبری نیست
این زمزمه از خانه خمار بلند است
«صائب»

جدایی حکومت از دین و سکولاریته، چیزی جز «نوزائی فرهنگی ایران» در پیکریابی نوین آن نیست. «جمهوری ایرانی» درست پیکریابی چنین نوزائی است. "جدایی حکومت از دین" تنها آن یک بندی نیست که با آوردنش در قانون اساسی، دین را از حکومت جدا سازد. این خرافه‌ای بیش نیست که سالیان سال دست از سر روشنفکران ایرانی بر نمی‌دارد. نیاندیشیدن با مغز خود در باره مسائل و معضلات جامعه و تنها مصرف‌کننده اندیشه و دستاورد غرب گشتن، نه تنها نیاز جامعه ما را بر طرف نمی‌کند، که ما را هر چه بیشتر سترون می‌سازد. نیاز ما اینست که دریابیم با چه اندیشه و بنیاد فلسفی از نفوذ فکری و روانی لشکر چند سدهزار نفری آخوند و اسلام، بشود بدون کاربرد قهر و خشونت، در جامعه پیش‌گیری نمود.

باید دانست که با آوردن بند "جدایی حکومت از دین" در قانون اساسی، آخوند ساکت نخواهد نشست و از راه‌های دیگر و در فرصت مناسب جامعه را دستخوش قدرت‌ورزی، انحصارطلبی، و کین‌توزی خود خواهد کرد. در مقابل، حکومت نیز با تکیه به این بند "جدایی حکومت از دین" در قانون اساسی‌اش، در بکارگیری زور و خشونت، پرهیز نخواهد کرد.

پاسخ و حل نهایی این مساله، در گرو تغییر یافتن «تصویر خدا» در اذهان و روان‌ها است که تنها از عهده فرهنگ اصیل ایران ساخته است. فرهنگ اصیل ایران و نه آنچه که تاکنون به ما بعنوان فرهنگ ایران تلقین کرده‌اند، و نه آنچه الهیات زرتشتی به نام فرهنگ ایران عرضه کرده، فرهنگی است مردمی و جهانی. گوهر یا طبیعت این فرهنگ، «**فداست جان و زندگی**» است. جان و زندگی انسان، بزرگترین ارزش و ارج در گیتی است. در این فرهنگ هیچ حقیقتی و دینی، هیچ ایدئولوژی و دستگاه فلسفه‌ای، و هیچ آموزه و شریعتی بالاتر از این ارزش، یعنی مقدس بودن «جان و زندگی» انسان نیست. در این فرهنگ، هزاره‌ها «دین» (= دانا = داء + نا) * معنای اصل **زاینده‌گی و آفریننده‌گی و موسیقی** درهرانسانی را داشته است. با آئین میتراپسم، ایده عهد و میثاق برپایه‌ی "قربانی خونی" کردن و پیمان تابعیت و ایمان به آموزه و شریعت خاصی بستن، برای نخستین بار در اندیشه‌ی انسانی پدید آمد و سپس با تغییراتی چند، تحول به آنچه ما امروز بنام "دین‌های ابراهیمی" (یهودیت، مسیحیت و اسلام) می‌شناسیم، یافت. در واقع این‌ها نه دین بمفهوم‌ی که ایرانی از «**دین**» (= بینش آفریننده هرانسانی) داشته، که ضد دین و دین‌های ساختگی و جعلی هستند. تصویری که فرهنگ ایرانی

از خدای هم‌گوهر انسان، و خدایانی که انسان ایرانی هزاره‌ها، خود را امتداد و گسترش آنها میدانسته، و برابر با آنها بوده، از بن و ریشه با این ضد دین‌های تاریخی رایج تفاوت دارد. تصویر «خدا» در این فرهنگ وجودی "قدرتمند" و بریده و جدا از انسان نیست، که نیاز داشته باشد شخصی را "برگزیند"، تا بعنوان واسطه به مردمان دستور دهد و آنها را بترساند، تا به او و واسطه‌اش "ایمان" بیاورند. تصویر «خدا» در این فرهنگ نیاز به "ایمان" ندارد. در این فرهنگ خدا «**پروردگار**» است چون خویش‌کاریش، مهر به انسانها، مهر به گیتی و نگاهبانی و پرورش زندگی است. اینست که داستان «سام و زال و سیمرغ» در شاهنامه، بیان این چنین «**پروردگاریست**». از اینروست که با **بسیج نمودن این فرهنگ**، دین‌های ساختگی و جعلی، خود بخود از حکومت جدا می‌گردند و ما نیازی به وارد کردن این **شعار ترجمه‌ای** "جدایی حکومت از دین" نداریم. ما در برابر شریعت و "دینی" که گوهرش قهر و تجاوزطلبی، خشونت و ترس و وحشت‌اندازبست قرار گرفته‌ایم. تهدید و آزار و کشتن، بنیاد شریعت و دین اسلام است که نه تنها خرد و روان هر انسانی را می‌آزارد، بلکه همچنین از آزار و ستم به حیوانات نیز پرهیزی ندارد. هر حقیقتی که انسان‌ها را بترساند و تهدید کند، دروغیست اهریمنی که به خود نام "حقیقت" داده است. پس هر ایرانی حق دارد که برضد چنین حقیقتی و حکومتی، برضد هر آموزه و دین جعلی و شریعتی، به‌پا خیزد که می‌خواهد بنام حق یا حقیقت بر انسانها قدرت بورزد.

ایرانیان امروز، با مقاومت و دلیری در برابر این خشونت و وحشت‌انگیزی، در برابر این قهر و تجاوز اسلام، پایداری می‌کنند و می‌روند تا با «**جمهوری ایرانی**»، با فرهنگ انسان‌دوست خود، بن و ریشه‌آموزه دینی را که، گوهرش ستم و تجاوز و قهرورزی است، از جا برکنند و "طرحی نو در اندازند". گوهر یا طبیعت فرهنگ ایرانی مقدس بودن «جان و خرد و زندگی» انسان است. هیچ قدرتی و قانونی، و هیچ خدایی و دینی، حق ندارد که جان و خرد و زندگی انسانی را بآزارد. «**جمهوری ایرانی**» یک صفت خشک و خالی نیست، و بر خلاف تحلیل‌های بیش از حد "علمی" برخی از روشنفکران، «**جمهوری ایرانی**» بیان و خواست ملت برپایه ارزش‌های فرهنگ ایرانی است. ما پیش از آنکه "جامعه اسلامی" باشیم، «جامعه ایرانی» هستیم. اینست که بنای حکومت و جامعه ایرانی، **باید نخست بر پایه‌ی ارزش‌های فرهنگ ایران گذاشته شود**. ما تا آنجا از اسلام یا هر دین یا ایدئولوژی یا فلسفه دیگر، می‌پذیریم که از صافی این ارزش‌های مردمی فرهنگ ایران، بگذرد. این سخن بدین معناست که، الله و رسول و آخوندش هم، تنها بشرطی در «جمهوری ایرانی» پذیرفته می‌شوند که شمشیر و تیغ را شکسته و اصل «**مقدس بودن جان و خرد و زندگی**» را پذیرفته، و به آن پای‌بند گردند. **این معنای جدا گشتن حکومت از دین است.**

در فرهنگ ایران، همزیستی اجتماعی و حکومت، بر پایه خرد مردمان پیدایش می‌یابد و استوار می‌گردد. معنای این سخن آنست که مردمان از هر قوم و دسته و دین و مذهب، از هر ایدئولوژی و مرام و جنس و طبقه که باشند، **با هم**، بر اساس خرد و بینش خودشان در **باره زندگی** بعنوان **برترین اصل** و راه‌های بهبود آن در اجتماع خود در این گیتی اندیشه می‌کنند و حکومتی را که طبعاً بی‌پایند چنین **هم‌پرسی و هماندیشی‌شان** است، پدید می‌آورند. پس **خویشکاری** چنین حکومت برآمده از هم‌پرسی و هماندیشی مردمان، **پاسداری و پرستاری از جان همه‌ی انسان‌ها می‌گردد**. در چنین حکومتی، همه مردمان **برابرند** چون همه دارای **یک جانند**. جان هر انسانی آمیخته با جان دیگرست و این **هم‌جانی** مردمان، اصل این برابریست. مهرورزیدن به همه جانها، بی‌پایند مستقیم این اندیشه‌ی «مقدس بودن جان و خرد و زندگی» است. این «**مهر**»، تعهد هرانسانی برای رفع آزار و گزند، از همه جانها و دادن شادی به همه‌ی جانهاست.

مهر ایرانی، یک اندرز و یا نصیحت نیست بلکه پای‌بندی به یک ارزش انسانیست.

بنی آدم اعضای یکدیگرند که در آفرینش زیک گوهرند
چو عضوی ببرد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار
«سعدی»

سعدی با این سخن، به ما چه می‌گوید؟ او می‌گوید همه انسانها، (نه فقط انسان ایرانی) بهم پیوسته‌اند، زیرا همه از یک طبیعت، از یک گوهر و از یک جان یا جانان هستند و ما نمیتوانیم به خودی خود شاد و بیدرد باشیم. ما زمانی از درد رهایی می‌یابیم و شاد می‌گردیم که همه‌ی جانها از درد، آزاد شوند. این نکته‌گویی شاعرانه سعدی نیست، **این تفکر و سرمایه فرهنگی ایرانی است**، که او عبارت‌بندی نموده است و شوربختانه، به جد گرفته نشده و هنوز نیز به جد گرفته نمی‌شود چون اندیشه‌ای ایرانی است و سخن فلان اندیشمند اروپائی یا امریکائی، و یا آخوند اسلامی نیست! اندیشه‌ای که در آن فرد، فقط میتواند در آخرت، و در جنت به سعادت برسد، ساخته‌ی دروغین ادیان ابراهیمی است و درست در تضاد و رویارویی با فرهنگ ایرانی است. مقدس بودن جان، انسان را **متعهد میسازد** که برای واقعیت‌یابی این ارزش انسانی، در همین گیتی بکوشد. «گیتی‌آرایی» در فرهنگ ایران، یعنی گیتی را آباد و شاد ساختن، یعنی زندگی و خرد مردمان را شیرین و شاد ساختن. اینست که **مقدس بودن جان و زندگی**، مفهوم دیگری از «قداست» را به میان می‌آورد که در ادیان ابراهیمی ناشناخته و نامفهوم است. با ژرف شدن در این سراندیشه، بخوبی می‌توان دید که این خود یک **ایده اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و حقوقیست**. چرا؟ چون با مقدس بودن جان، از یکسو هم می‌بایست با نرمی و مهر با همه جانها و زندگان رفتار نمود و هم، در نگهبانی و پاسداری از جان و زندگی و خرد، از سوی دیگر، با سرکشی و پیکار در برابر قانونی و حکومتی و حاکمی ایستادگی کرد، که آزارنده جان و خرد انسانیست. **این فرهنگ اصیل ایران است.**

اکنون پرسیدنی است که آیا هیچ حقوقدان ایرانی آزاده‌ای، تاکنون به این ایده اندیشیده، تا به آن عبارت‌بندی حقوقی بدهد؟ آیا حقوقدان ایرانی می‌بایست همه وقت خود را بیهوده صرف بیرون آوردن "دموکراسی" از اسلام یا روشن‌تر بگویم، "دموکراسی" را در اسلام جاسازی نماید! و آخوندی بر آخوند دیگر را ترجیح دهد و برگزیند، چونکه خدعه‌گر ماهرتریست؟ آیا روشنفکر آزاده ایرانی، نبایست با ایستادن بر روی پاهای خود، با اندیشیدن با مغز خود، به پیدایش و رشد فردیت در جامعه یاری رساند، نبایست با همه‌ی نیرو و توانش، این اندیشه فرهنگ خودش را از نو و اتابد و گسترش دهد و کوشش کند تا آنرا در دل و روان هر ایرانی از سر شعله‌ور سازد؟ یا آنکه از آخوندی خدعه‌گر، تمنای صدور فتوای "لغو حکم اعدام" را نماید؟

آیا از بام تا شام فریاد "اعلامیه حقوق بشر" را سردادن و ترجمه کردن، ما را دارای حقوق بشر می‌کند؟ آیا این «حقوق بشر» به یکباره و ناگهانی شروع به باریدن از آسمان

اروپا نموده است؟

براستی «حقوق بشر» چگونه پیدایش می‌یابد؟

اساس تجربه حقوق بشر بر محور فردیت هر انسانی است. بدین معنا که فردیت برترین اصل است. فرد و فردیت مطلق می‌گردد. از این زمان بعد، بزرگترین سازمان سیاسی جامعه یعنی حکومت، و همچنین سازمان دینی، نسبت به این فردیت مطلق، نسبی می‌گردند. افزوده بر این، از آنجا که دیگر این فرد، «خود» را سرچشمه بینش و معنای هرگونه معنویت می‌داند، یعنی خود را **میزان و اندازه هر چیزی** می‌داند، پس دستگاه و سازمان دینی دیگر حق مداخله در زندگی، و یا معین کردن هدف و سعادت این فرد را ندارد. اینست که گفته می‌شود "دین امر خصوصی" افراد می‌گردد. نه اینکه هر کسی می‌بایست در خانه‌اش و در خلوتش به دینداری بپردازد! افکار ترجمه‌ای، که ویژگی انگیزشی خود را، برای اندیشیدن ما از دست بدهند، (چونکه ژرف‌اندیشی نمی‌شوند) بیش از پیش ما را سترون و عقیم هم می‌سازند. اینست که این افکار فقط جذاب و دلربا باقی می‌مانند. می‌بایست مفهوم «حقوق بشر» و فردیت را خوب فهمید و درک نمود، و نه اینکه اسلام را رها کرد تا کار "خصوصی" افراد اجتماع باشد! اگر به مومنی گفته شود، دین "امر خصوصی" است، او هرگز نخواهد پذیرفت.

مفهوم «حقوق بشر» و فردیت آنست که «**من**» (=بهمن، من به، اندی‌من، هومن) فردی هستم که نه اسلام، نه مسیحیت نه زرتشیگری، و نه هیچ دین دیگری، حق معین کردن مرا ندارد. هیچ سازمان دینی حق دخالت کردن در امور زندگی من را ندارد که تعیین کند "خیر و صلاح" من چیست، که ایده‌آل من "آخرت" است، که "قیامت" و زندگی پس از آن "سعادت" من می‌باشد! **این «من» هستیم که خود را معین می‌کنم.** این «من» هستیم که اندازه هر چیزی می‌باشم. «من» هستیم که معین‌کننده قانون می‌باشم. این «من» جمشیدی هستیم که سرچشمه و تعیین‌کننده حکومت می‌باشم. از این پس، دستگاه و سازمان دینی، کشیش و آخوند، ویا هر متخصص شریعتی، تنها می‌تواند به من بعنوان پیشنهاد و نه "امر به معروف و نهی از منکر" کردن، اندرزی و نصیحتی، ویا سفارشی بنماید. پس "اخلاق" دیگر یک مساله سفارشی می‌گردد و نه "امری". اینست که شریعت با همه زائده‌هایش از جمله "ولایت فقیه" به کناری نهاده می‌شود. **من**، از هر حکومت و دینی که بخواهد زندگی‌ام را تعیین کند، نه تنها سرپیچی می‌کنم، که بر ضد آن حکومت و دین همانند «**کاو**» قیام می‌کنم. این معنای "خصوصی" شدن دین است و دموکراسی نیز برپایه فردیت انسان مستقل استوار است. اساس فردیت با نوشوی گره خوردن و جفت‌گشتن است. خرد بهمنی اصل مرجعیت و جوینده هر انسانی و بن این نوشوی است.

با سراندیشه «**قداست جان و زندگی**» است که حکومت و سازمان دینی **تابع ارزش‌های فرهنگ اصیل ایران** می‌گردند. و با «**جمهوری ایرانی**» که بر شالوده فرهنگ اصیل ایران بنا خواهد شد، **هر فردی، سرچشمه بینش شناخته میشود**، و نیازی به "سکولاریته و لائیسیته"، نیازی به "جدایی حکومت از دین" نخواهد بود.

- این جستار دنبال می‌شود.

* اوستا

** Separation of Church and State